

انداخته به اتمام رسانید و در ایام حیات و زمان دولت در آنجا به صحبت مشغولی می نمود.

دیگر احداث باغ صفی آباد واقعه در موضع اهرستان است

- باغ مذکور واقع است در جنب باغ زرگری و زمینی سادج و چند درخت توت ثابت بود. آن حضرت در اوان دولت [۱۸۴ الف] خریداری نمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق طرح عمارتی رفیع انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و متانت و نظافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی به اتمام رسیده به صفی آباد موسوم گردانیدند و مادام الحیوة در باب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل می فرمود. لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دلغمگین گشت. از نصارت ریاض حضرت آیینش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت مآبش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد، **مثنوی:**

لطیف و دلگشا آب و هوایی

- ۱۵ مبارک منزلی فرخنده جایی
درختان چون بتان قد بر کشیده
ز یکدیگر به خوبی سر کشیده
نهال سرو کز جنت خبر داشت
خط «طوبی لهم» بر هر ورق داشت

۲۰ [۱۸۴ ب] دیگر باغ خلیل آباد موضع تفت قهستان

این باغ واقع است در میانه محله گرمسیر و سلطان آباد. در زمان سابقه به تصرف و کلاء شاه عبدالعلی بود، و بعد از فوت حضرت سیادت منقبت به میرزا محمد زمان کلانتر کرمان انتقال یافت. اما به غایت خراب گردیده بود. دستور

والاشان به عنوان ملکیت خریدده معمار همت عالی نهمتش به تعمیر و آبادانی آن سعی موفور به تقدیم رسانید و حوضی از مرمر در میان عمارت ساخته چهار ایوان بر چهار طرف عمارت طرح انداخت و بادگیری بلند به بادبانی بر افراخت و در پیش هر شاه- نشین حوضی ساخته خیابانها طرح انداخت و الحق زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطه خاک و اطراف بساتین طربناکش «جنات تجری من تحتها الانهار» و لطافت آب خوشگوارش به مرتبه ای که هوای اردیبهشتی از خجالت آن قطرات شبیم بجای عرق فرو باریده [۱۸۵ الف] و اعتدال هوای روح افزایش به مثابه ای که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بهر سودویده ، شهر :

چو باغ ارم ساختش دلگشا

چو صحن فلک عرصه اش جانفزا

مروج صبا از نسیم گلشن

معطر هوا از دم سنبلس

درختانش طوبی صفت سربسر

بر آورده بر اوج افلاک سر

میوه های لطیفش شیرین تر از شیرۀ جان و سبزه های صحن بساتینش دلفریبتر از خط عذار جوانان ، نظم :

چو خط بتان سبزه اش دلفریب عذار بساتین ازو دیده زیب

بود عطر گلپاش آرام دل شود حاصل از میوه اش کام دل

و دیگری از عمارت آن جناب بازارچه و قهوه خانه ایست که در حوالی «میدان

وقت [و] ساعت» ساخته . چون مجملی از سیر ستوده و اوصاف حمیده و برخی از

متانت و لطافت و نظافت عمارت با رفعت و بساتین جنت صفت دستور نیکو نهاد و

پسندیده خصلت تحریر یافت اکنون خامه مشکین شامه با جامه نیلی شرح خرابی بنای

عمر وزندگانی آن آصف جم اقتدار را بیان می نماید .

[۱۸۵ الف] ذکر انتقال عالیحضرت مرحمت و غفران پناهی
زبده الاعاظم والاعالی دستورالوزرائی آقالی کمالاتالمرحمة
والرضوان اللهقلی بیکاوزیر یزدانسرای فانی بهعالم جاودانی

از ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخن دانی نیر عالم افروز این معانی طالع
است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را به شرف «ولقد کرمنابنی آدم»
مشرف گردانیده و به تشریف خطاب «یا بن آدم خلقت العالم لاجلك و خلقتک لاجلی»
فرق مباهات ایشان را به اوج سماوات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای
اقتدار آن نوع گرامی غیر این مرحله بی اعتبار و سرای نا پایدار جایی نباشد،

بیت

۱۰ دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است
بلکه علوشان و رفعت مکان طایفه‌ای که خلعت افتخارشان بطراز «و فضلنا هم
علی کثیر ممن خلقنا» مطرز باشد آنست که بیش از چند سال درین منزل پر مالال
نیابند و چون ندای [۱۸۶ الف] «یا ایتها النفس المطمئنة» شنوند بی شایبه اهمال
به ریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند و به قدم همت ازین محنت سرا به دار بقا
خرامند و به دیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نمایند، بیت :
۱۵ برین سرای فنا دل منه که جای دگر

برای مسکن تو بر کشیده‌اند قصور

پس قاطبه علمای عالم را معلوم و طایفه فضلالی بنی آدم را مفهوم گردید که
حکمت شامله «حی قدیم» و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شأنه و عم سلطانه
پیوسته مقتضی آنست که سر هر سروری که در تحتگاه «ان مکناهم فی الارض» با فسر
پرزبور «تؤتی الملك من تشاء» آراسته گردد عاقبت دست امید از تمشیت امور ملکی
دنیوی باز داشته به مقام «حور مقصورات فی الخیام» انتقال نماید و سنت سنیة حق
عز و علا همواره برین منوال جریان یافته که هر ذوی الاحتشامی که در دارالملك
ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون [۱۸۶ ب] سرافتخار بر افرازد آخر الامر از تنگنای
هیا کل جسمانی ملول و متنفر گشته به ساحت وسعت آثار «جنات تجری من تحتها

الانهار» توجه فرماید ، بیت :

نباشد خسروی در دهر جاوید

وفا از ملك دنیا نیست امید

چه شد جمشید را ، دارا کجا رفت

سکندر سوی آن عالم چرا رفت

کجا رفتند بهرام و منوچهر

فریدون چون نقاب افکند بر چهر

همیشه هیچ کس را زندگی نیست

بدنیا خلعت پابندگی نیست

هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه مقصود

چیست و غرض از عرض این تحریر واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین شمامه کسوت

سو گواری پوشیده با سینه چاک شرح این واقعه دردناک را به این عبارت در سلك تحریر

می کشد که چون نوروز عالم افروز تخاقوی ثیل سنه تسع و سبعین و الف هجریه

در رسید مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض بارده شتا از اعتدال افتاده بود

به صحت و استقامت روی آورد، بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشایی جلو ظهور

نمود، [۱۸۷ الف] عالم طراوت و جوانی از سر گرفت ، بساط خوشدلی و نشاط

در نزهت آباد جهان گسترده گشت ، یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش مسند شرف و

اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرای نهاده قسمت سرای جهان را به تازگی نمونه

گلزار ارم ساخت ، بیت :

نوروز چو گشت عالم افروز

تاریک شب زمانه شد روز

کی خسرو این چهار ایوان

بر تخت حمل نشست شادان

مشاطه دهر چون رخ یار
 آراست زمانه را دگر بار
 از بهر قدم شاهد گل
 شد نغمه سرا ز شوق بلبل

- در روز نوروز آن آصف دوران با صد هزاران خرمی و کامرانی در مسند وزارت تکیه زده مجلسی عالی بر روی اکابر و اهالی آراسته و ابواب بذل و احسان بر روی همگنان گشوده دلپای دور و نزدیک را به خلق و احسان صید نمود . بعد از انقضای ایام جشن و سرور نوروزی نواب سکندرشان [۱۸۷ب] سلیمان مکان افتخار سلاطین جهان اعنی اعلیحضرت شاهی ظل اللہی وزیر عالیشان را به تشریف خلاع فاخره سرافراز نموده معصوب معتمدی ارسال یافت . چنانچه رسم و آیین بندگان با اخلاص است با جمیع خواص و عوام به استقبال شتافت و در « باغ شاهی » به شرف پوشش مشرف گردید و به شکرانه آن موهبت عظمی جشنی بزرگانه ترتیب داده ، مصراع :
- « چو چنگ اندران بزم خلقی نواخت » مستعدان شهر تواریخ مرغوبه یافته منظوم ساختند . از آن جمله نجابت و بلاغت دستگاه سیفامیرزاه ظفرا که در شیوه نظم گوی مسابقت از اقران ربوده تاریخی در نهایت خوبی یافته و درین قطعه اشاره به آن نموده ،

قطعه

- به گوشم می رسد هر لحظه از نوه زده شادی
 ز الطاف سلیمان جهان با آصف ثانی
 سلیمان جهان کز روی استحقاق می زبید
 کند بر در گش گر قیصر و فغفور در بانی
- شهی کز لمعه شمشیر او آفاق روشن شد
 بلی چون تیغ زرد [۱۸۸الف] خورشید عالم گشت نورانی
 عقاب از بیم نهیش جانب تیهو نمی بیند
 ز سهمش کرد چون اهل ریاضت ترک حیوانی

- کلف نبود به روی ماه گویی از سر رغبت
کشیده همچو زنگی داغ فرمائش به پیشانی
همان کردست لطفش با وزیر آسمان حشمت
که با برگ گل سوری کند باران نیشانی
وزیر معدلت گستر که از معماری عدالتش
به معموری مثل شد ملک یزد از بعد ویرانی
ز بس عامست در دوران او جمعیت خاطر
نمی بیند کسی در خاطر عاشق پریشانی
به امر معدلت خویشا کابر در رضا جوئی
ز نهی مصلحت جویش اهالی در تن آسانی
به پاس دولتش دلها پیایی در دعا گویی
به وصف حشمتش لبها دمام در ثنا خوانی
به حسن خلق مشهورست آری آن چنین باید
ندیده هیچکس خورشید را با چین پیشانی
نگهدارنده از آسیب دورانش نگهدار
طبایع را کند ارکان عالم تا نگهبانی
وزیر مرشد کامل رعیت پرور عادل
سراپا چون مشرف شد به تشریفات سلطانی
پی تاریخ در ملک تفکر سیر می کردم
دو مصرع بر زبان جاری شد از الهام ربانی
لباس شاه بر اندام آقائی همی زیبید
چو باید در بر آصف سراپای سلیمانی
بعد ازان آن دستور عدالت شعار در باغ بهشت آثار اهرستان که رشک فرمای
قصور و جنان است و زینت افزای روضه رضوان و به یمن همت والای آن حضرت

عمارت یافته تشریف بردند و هر روز جمعی از اکابر [۱۸۸ب] انام واصحاب خجسته فرجام را طلب داشته و مجلسی عالی ترتیب داده با دوستان و محبان يك دل به فراغ بال به عیش و صحبت مشغول بودند تا صبح روز ششم ماه ذی الحجة الحرام سنه مذکور مراجعت به شهر نموده در کمال صحت به منزل تشریف آوردند . مقارن آن ملازمی ابن علی نام که مدت هشت ماه قبل از آن بطرف خراسان به جهة آوردن ابریشم فرستاده بودند رسید و کتابات عالیجاه وزیر خراسان و حضرات مشهده مقدس رسانید . یکی از دوستان در مکتوب محبت اسلوب تحریر نموده بود که شبی به جهت زیارت به روضه مقدسه حضرت امام الانس والجن ثامن ائمه هدی سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحية و الثنا رفته بعد از شرف زیارت و فراغ از عبادت به منزل خود مراجعت نموده بخواب رفتم، در عالم رؤیا مشاهده کردم که شخصی در روضه مقدسه عرش درجه به طواف اشتغال دارد . چون چشمش بر من افتاد [۱۸۹الف] گفت که زود باشد که الله قلی بیک وزیر به این مکان متبرک حاضر گردد . چون وزیر عالی شان کتابت را مطالعه نمود و مضمون آن را به حضار مجلس تقریر نمود فرمود که ما را گمان نیست که در ایام حیات ^۱ بدین دولت عظمی مشرف گردیم، نهایتش این که زود باشد که جسد این حقیر را به آن محل شریف که طوافگاه ملائکه مقربین است برند . حضار مجلس زبان به دعا گشوده گفتند که چرا این نوع سخنان بر زبان باید گذرانید؟ در جواب فرمودند که مکرر از ما شنیده اید که شصت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده ام و چون دو قرن تمام شده در امسال ازین سرای فانی به سرای باقی انتقال خواهم کرد، و در همان روز به مصالح ملکي و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلایق پرداخته يك يك از تحویلداران سرکار دیوان و محصلان سرکار خاصه را طلب داشته تأکید و مبالغه می فرمودند که محاسبات خود را با کتاب دفتر خانه [۱۸۹ب] سرکار تنقیح داده بروات و نوشتجات و مفاسد حساب خود باز یافت کرده به مهر رسانید که دنیا محل حوادث است و گاه باشد که اگر تقصیر و تکاهل نمائید دیگر فرصت نخواهید یافت

- کلف نبود به روی ماه گویی از سر رغبت
کشیده همچو زنگی داغ فرمانش به پیشانی
همان کردست لطفش با وزیر آسمان حشمت
که با برگ گل سوری کند باران نیشانی
وزیر معدلت گستر که از معماری عدلش
به معموری مثل شد ملک یزد از بعد ویرانی
ز بس عامست در دوران او جمعیت خاطر
نمی بیند کسی در خاطر عاشق پریشانی
به امر معدلت خویش اکابر در رضا جوئی
ز نهی مصلحت جویش اهالی در تن آسانی
به پاس دولتش دلها پیامی در دعا گویی
به وصف حشمتش لبها دمام در ثنا خوانی
به حسن خلق مشهورست آری آن چنین باید
ندیده هیچکس خورشید را با چین پیشانی
نگهدارنده از آسیب دورانش نگهدارد
طبایع را کند ارکان عالم تا نگهبانی
وزیر مرشد کامل رعیت پرور عادل
سراپا چون مشرف شد به تشریفات سلطانی
پی تاریخ در ملک تفکر سیر می کردم
دو مصرع بر زبان جاری شد از الهام ربانی
لباس شاه بر اندام آقائی همی زبید
چو باید در بر آصف سراپای سلیمانی
بعد ازان آن دستور عدالت شعار در باغ بهشت آثار اهرستان که رشک فرمای
قصور و جنان است و زینت افزای روضه رضوان و به یمن همت والای آن حضرت

- عمارت یافته تشریف بردند و هر روز جمعی از اکابر [۱۸۸ب] انام و اصحاب خجسته فرجام را طلب داشته و مجلسی عالی ترتیب داده با دوستان و محبان يك دل به فراغ بال به عیش و صحبت مشغول بودند تا صبح روز ششم ماه ذی الحجة الحرام سنه مذکور مراجعت به شهر نموده در کمال صحت به منزل تشریف آوردند . مقارن آن ملازمی ابن علی نام که مدت هشت ماه قبل از آن بطرف خراسان به جهة آوردن ابریشم فرستاده بودند رسید و کتابات عالیجاه وزیر خراسان و حضرات مشهد مقدس رسانید . یکی از دوستان در مکتوب محبت اسلوب تحریر نموده بود که شبی به جهت زیارت به روضه مقدسه حضرت امام الانس والجن ثامن ائمه هدی سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحية والثنا رفته بعد از شرف زیارت و فراغ از عبادت به منزل خود مراجعت نموده بخواب رفتم، در عالم رؤیا مشاهده کردم که شخصی در روضه مقدسه عرش درجه به طواف اشتغال دارد . چون چشمش بر ۱۰ من افتاد [۱۸۹الف] گفت که زود باشد که الله قلی بيك وزیر به این مکان متبرک حاضر گردد . چون وزیر عالی شان کتابت را مطالعه نمود و مضمون آن را به حضار مجلس تقریر نمود فرمود که ما را گمان نیست که در ایام حیات ^۱ بدین دولت عظمی مشرف گردیم، نهایتش این که زود باشد که جسد این حقیر را به آن محل شریف که طوافگاه ملائکه مقربین است برند . حضار مجلس زبان به دعا گشوده گفتند که ۱۵ چرا این نوع سخنان بر زبان باید گذرانید؟ در جواب فرمودند که مکرر از ما شنیده اید که شصت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده ام و چون دو قرن تمام شده در امسال ازین سرای فانی به سرای باقی انتقال خواهم کرد، و در همان روز به مصالح ملکي و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلائق پرداخته يك يك از تحویلداران سرکار دیوان و محصلان سرکار خاصه را طلب داشته تأکید و مبالغه ۲۰ می فرمودند که محاسبات خود را با کتاب دفتر خانه [۱۸۹ب] سرکار تنقیح داده بروات و نوشتجات و مفاسد حساب خود باز یافت کرده به مهر رسانید که دنیا محل حوادث است و گاه باشد که اگر تقصیر و تکاهل نمائید دیگر فرصت نخواهید یافت

و بعد از ما تأسف خوردن سود ندارد . و در آن روز که چهارشنبه بودا کثر محاسبات
تنقیح یافت و بروات به مهر آن حضرت گرفتند . تا صبح روز پنجشنبه به دفتر خانه
تشریف آورده کتاب سر کار را به کارسازی خلائق امر فرمود و به جهت مهمات خلائق
تا عصری در دفتر خانه نشستند . بعد از آن به حرم سرا رفته اولاد امجاد و اهل بیت
را حاضر ساخته سخنان مشعر بر بی وفایی دنیا و ارتحال ازین دار پر جفا بر زبان گذرانیده
فرزند خود را محمد حسین بیگ که در صغر سن بود طلب کرده فرمودند که ای
نور چشم نمی دانم که فردا در فراق پدر بچه سان گریبان و نالان خواهی بود و اندوهی
که بتو خواهد رسید به که اظهار خواهی کرد و بعد ازین چشم خود را به دیدار که
روشن خواهی نمود ؟

[۱۹۰ الف] چون از این کلمات که رایحه فراق به مشام جان می رسد و سیل
سرشک از دیده ها روان می شد فراغت یافت به دیوانخانه آمده ملازمان خود را به احضار
مصاحبان و دوستان فرستادند و می فرمودند که یک شب دیگر صحبت غنیمت است،

بیت

صحبت غنیمتست مبادا چو آفتاب

صبحی بر آوری سر و شامی فروبری

درین اثنا و جمعی در سینه احساس نموده متوجه حرمسرای شدند و علی الصبح
که روز جمعه و یوم العرفه بود از حرمسرای بیرون آمده به کارسازی و دلجوئی
عجزه و مساکین پرداخته نهایت اشفاق و مرحمت درباره ایشان مبذول داشتند. و
درین اثنا عالی حضرت شیخ الاسلام و جمعی دیگر از حضرات عالیات سادات و اهالی
و اشراف تشریف حضور ارزانی داشتند و بندگان آقایی مقدم آن جمع را گرامی
داشته نهایت انبساط نمودند و با ایشان به صحبت مشغول شدند و می فرمودند که
الحمد لله که مرتبه دیگر ملاقات میسر گردید [۱۹۰ ب]، چون وقت صلوة جمعه در
رسید حضرات اهل مجلس جهت صحت ذات ملکی صفات آن مجمع جود و افضال
دست بدعا برداشته به خواندن فاتحه اشتغال نمودند و آن جناب نیز به خواندن فاتحه

فاتحه با ایشان رفاقت می نمود . و چون به آیه کریمه « اهدنا الصراط المستقیم » رسید و حضرات اعزه بر خواستند و آن حضرت نیز میل برخاستن^۱ نمودند که ایشان را مشایعت نماید . و در آن اثنا ضعیفی بر ایشان طاری شده به طریق اهل احتضار پای به سمت قبله کشیده زبان به کلمه طیبه شهادتین گشاده طایر روح پر فتوحش قفس^۲ قالب شکسته به حظایر قدس پرواز نمود ، بیت :

هرگز به باغ عمر گیاهی بقا نکرد

هرگز شست^۳ مرگی خدنگی خطا نکرد

خیاط روزگار به بالای هیچ کس

پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

همان لحظه این خبر وحشت اثر در شهر اشتهار یافت و نایره حزن و اندوه^{۱۰} کانون سینه خواص و عوام را فرو تافته آواز ناله و نفیر بر ناوپیر به چرخ اثیر رسید ،

بیت

بر آمد ناله و آه از چپ و راست

[۱۹۱ الف] زمر دوزن فغان و ناله برخاست^۴

۱۵ ز فریاد و غریو پیرو برنا

امارات قیامت گشت پیدا

ازین واقعه هایلر علمای اعلام را عمایه عزت از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضالی لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد ملجاء ایشان که باشد و به مجلس که شتابند ، بیت :

۲۰ بر آمد ابری از دریای اندوه

فرو بارید سیل از کوه تا کوه

و از کمال حزن و غم و غایت غصه و الم دوستان و مصاحبان بجای اشک سیلاب

خون از دیده پر نم گشودند ، بیت :

به دست غم گریبان چاک کردند

ز دیده خاک را نمناک کردند

ز خون دل زمین کردند گلگون

ز دود آه ایشان تیره گردون

ز مژگان شد روان جویی پر از خون

علم زد آتش دل‌های محزون

صبح روز دیگر که خورشید خاوری با کسوت نیلوفری [۱۹۱ب] مانند شعله

اندوه از درون ماتمزدگان ظاهر شد علما و فضلا بر نهج شرع قویم و سنت حضرت

سید المرسلین به لوازم تغسیل و تجهیز و تکفین جسد آن جناب قیام نمودند و در محفله

محفوف به رحمت حی لایموت گذاشته به مسجد جامع بردند و به آن جامع کمالات

صوری و معنوی نماز گزارند. ^۱ بعد از ادای نماز به مزار فایض الانوار «رکنیه»

رسانیدند و به مقتضای سنت خیر البریه علیه و آله الف الف صلوة و التحیه مدفون

گردانیدند، بیت:

دلا نیست دایم بقای حیات

که عالم ندارد قرار و ثبات

رسد تخت و بخت ار به اوج کمال

چو خورشید تابنده ییابد زوال

دوستان انام و محبان با احترام در آن روز عید لوازم پرسش بجای آورده به این

ابیات ترنم مینمودند، بیت:

همی گفت هر يك در آن روز عید

بدین شومی اندر زمانه ندید

مبادا بدین گونه عیدی دگر

کزین شد جهان را خلیده جگر

بود خرمی همگان را به عید

[۱۹۲ الف] درین عید شد شادی از ما بعید

- مستعدان دهر و شعرای عصر تاریخ وفات آن وزیر بی بدیل را به عبارات مختلفه در سلك نظم کشیدند و در مرتبه آن آصف صفات ملکی ملکات مقطعات منظوم گردانیدند و از جمله فصاحت شعار بلاغت آثار **خواجه محمد صفی ولد مرحوم** خواجه محمد ظهیر یزدی این قطعه را بر لوح بیان نگاشت ، **قطعه :**

فلک کج مدار گردونا

ای خراب از تو خاندان بقای

ای که در دور تو ندیده کسی

۱۰ خوش دلی را مگر به خواب فنای

روز و شب از غم تو می نالند

چه فقیر و غنی چه شاه و گدای

ای جفا پیشه وفا دشمن

حرکت های تو همه بی جای

۱۵ يك نفس از سر جفا بگذر

يك زمان از در وفا به در آی

بنگر کینه با که می ورزی

يك نظر چشم بینشی بگشای

ای ز دست بنای دل ویران

۲۰ چه ستونی در آمد از تو ز پای

آن بلند اختر نکو تدبیر

آن عطار د ضمیر روشن رای

آن پسندیده خدیو زمان

آن وزارت پناه ملک آرای

[۱۹۲ب] معدن خلق و منبع احسان

مرکز همت و محیط سخای

آن که در سایه سعادت او

کسب فر می نمود بال همای

سایه از فرق آسمان بردست

گشت همسایه زمین ای وای

به لحد سود آفتاب رخی

که زدی صبحدم ازان سیمای

شد هم آغوش خاک آن دستی

که سبق بردی از ید بیضای

لایق دولتش نبود این گوی

پشت پا زد درین خراب سرای

رشته صحبت از زمانه گسست

خیمه در زد به سوی ملک بقای

از ره منزلت به منزل قرب

کرد در روز عید قربان جای

مردمانش ز دیدگان شستند

کعبه بگرفت از برایش عزای

سرو آزاد او به باغ نعیم

همچو طوبی نمود نشو و نمای

بود از جان غلام شاه نجف

بست دل را به حیدر و ابنای

چشم از هستی جهان پوشید

غرق بحر امید شد به خدای

- گنج بود و به خاک پنهان گشت
خازنش شد به خلد راهنمای
به مقام رفیع علیین
حاجب، رحمتش نمود ایماي
شد چو آصف بدولت و اقبال
مسند آرای جنت المأوی
[۱۹۳ الف] سال آن را نمود استفسار
دل ز دستور عقل و فطرت و رای
دست بر سر زنان همه گفتند
۱۰ یزدیان را یتیم کرد آقای
و فضیلت و صلاحیت دستگاه جامع الکمالات الصوری و المعنوی
خواجه محمدزکی که در عنفوان جوانی تا آن زمان که قریب چهل سال است
انیس مجلس خاص و ندیم بزم اختصاص و محرم اسرار آن وزیر صایب تدبیر بود
به دست اضطراب لباس شکیبائی چاک کرده سیلاب سرشک از دیده خونبار بر روی
روان میساخت، مصرع:
۱۵ « ز مژگان دم بدم خوناب میریخت »
این چند بیت را در تاریخ این واقعه بنظم آورده، بیت:
چون مشرف شد به اکرام امیرالمومنین
جانب ملک بقا آقای دولتیار شد
۲۰ روز جمعه حج اکبر جان پاکش در سجود
همراه روح القدس با فرقه احرار شد
لامکان سیر آفتابا عرش فرسا کو کبا
چون برای صید دلها روح تو شنفار شد

گفته‌ش چون شد ملاقاتت به خیل قدسیان

چون بظهر کوفه روح واصل ابرار شد

گفت رضوان روح و روحان وصل عالی فطرتان

[۱۹۳ب] از ولای مرتضی روحم چو برخوردار شد

گفت اگر تاریخ تقریدم بخواهی از قضا

گو همای روح آقا لامکان سیار شد

و ایضاً کلام سخن گذار ملا فدائی اردکانی بر تحریر آن مضمون زبان گشاده،

مصراع: «همنشین بانبی و آل نبی است». آن حضرت گاهی زبان بنظم اشعار می‌گشاد،

این چند بیت از نتایج طبع ادراک اوست که در حین تحریر به خاطر بود، بیت:

چوپری ز لطف پنهان ز ریاض دیده باشی

گل نورسیده من ز کجارسیده باشی

ایضا

فلک ویران نخواهد شد اگر بر دارد از خاکم

پدر از پا نمی‌افتد اگر دست پسر گیرد

وله ایضاً

بی تو کی هرگز رسد مژگان من بر یکدیگر

از نشستنها مگر گاهی رود پایم به خواب

برضا میر منشیان سخندان که ناظران جواهر بلاغت و جوهر بیان بازار فصاحت

به حقیقت ایشانند پوشیده نخواهد بود که فرامین [۱۹۳ب] و احکام سلاطین گردون

احتشام و وجب افتخار و مباحات ارباب اعتبار است ورقمی که در باب تصدی خالصه

دارالعباده یزد با اسم آن جناب شرف صدور و عز و ورود یافته دبیران عطار در نظیر عبارات

رنگین و استعارات شیرین مرقوم قلم مشکین رقم گردانیده‌اند، لازم دید که صورت

آن درین اوراق ثبت گردد:

صورت رقم

حکم جهان مطاع شد - آنکه چون از روزی که [۱۹۴الف] صاحب

- اختیار دیوان قضا و فرمان ده کشور فسیح الفضای توتی الملک من تشاء منشور جهانبانی و کشور گشایی نواب کامیاب همایون مارا بتوقیع و قیوع رفیع خلود و دوام موشح و مزین ساخته همگی همت والا و جملگی نیت کثیر الاعتلا مصروف و معطوف بدان می باشد که جمعی از کاردانان خیر اندیش و بک جهتان اخلاص کیش را که حسن اخلاص و خدمات ایشان اباعنجد درین دولت والا و دودمان معلی به منصه ظهور رسیده باشد از اکفا و اقران شرف امتیاز بخشیده به نوعی مشمول نوازش و احسان و مورد الطاف بی پایان فرماییم که مزیدی بر آن متصور نبوده باشد، و مصداق این مقال صورت احوال خجسته مآل رفعت و معالی -
- ۱۰ پناه عزت و عوالی دستگاه کمال الرفع و المعالی اللہ قلی بیک برادر زاده عالی جاه کلبعلی خان بیگلر بیگی چخور سعد است که حسن اخلاص و کاردانی مشارالیه در مرآت ضمیر منیر بیضا نظیر جلوه نما گردیده لهذا از ابتداء قوی ثیل تصدی خالصه دارالعباده یزد سر کار خاصه شریفه را برفعت و معالی پناه مشارالیه مفوض و مرجوع [۱۹۴ب] و آنچه به صیغه حق التصدی و حق القرار و هر اسم و رسم که در وجه متصدیان سابق مقرر بود برفعت و معالی پناه مومی الیه شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم که من حیث الاستقلال والانفراد به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده در نظم و نسق امور و تمشیت مهام و آبادانی املاک و رقبات سر کار خاصه شریفه حسن سعی و کاردانی خود را بیشتر از بیشتر بر نواب همایون ما ظاهر سازد. مستوفیان عظام کرام
- ۲۰ دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و مهر و نوشته رفعت و معالی پناه مشارالیه را در مهم مزبور معتبر دانسته بدون مهر و نوشته رفعت و معالی پناه متصدی مزبور یک دینار و یک من بار دادوستد نمایند و در

عقدہ شناسند .»

برای عقدہ گشای ناقلان آثار و راویان اخبار نو و کهن و ضمیر عالم آرای فصاحت آریان سخن روشن و مبرهن خواهد بود که اهل تاریخ نخستین کسی را که در سلك وزرا انتظام نموده اند آصف بن برخیاست که وزیر مشیر حضرت سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه من الصلواة افضلها [۱۹۵ الف] و من التحیات ا کملها بود و آصف بصفت نصفت و تقوی و کثرت عبادات و اطلاع بر حقایق اشیا اتصاف داشت و حضرت سلیمان جمیع مهمات ملك و ملت را به وقوف و استصواب اوفیصل میداد، لهذا تا غایت متکفلان منصب وزارت را بدان جناب منسوب ساخته و درین لغت قصد توصیف ایشان کرده آصفی می نویسند. و احوال وزرا در خدمت سلاطین کشور گشامتفاوت می بوده و هست، چه بعضی از آن طایفه در کمال استحقاق و استقلال به لوازم آن منصب پرداخته آثار حمیده یادگار گذاشته اند مانند خواجه نظام الملك حسن طوسی و خواجه شمس الدین محمد جوینی وزیر ابا قحان و جمعی دیگر قدم از جاده وزارت برتر نهاده در جرگه امراء عظام انتظام یافته و در سرانجام امور ملك و ملت مطلق العنان گشتند مثل صدر جهان و خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید وزیر سلطان ابوسعید و امیر یار احمد اصفهانی عقب به امیر نجم ثانی وزیر خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان و میرزا سلمان [۱۹۵ ب] جابری وزیر خاقان سکندر شان سلطان محمد پادشاه .

غرض ازین مقدمه آنکه مورخین بلاغت شعار جمیع وزرا را یکسان تعظیم مینمایند و هر يك را فراخور اختیار و استحقاق تعریف و القاب نویسند. بنده فقیر و ذره حقیر که به محض اراده لم یزلی از مبادی سن رشد و تمیز همواره بانشای مؤلفات غریب و املائی منشآت بدیع مایل و راغب می بود و هر گاه از شواغل مهم و مناصب اندک فراغت دست می داد بسواد الفاظ و عبارات بلاغت آیات اشتغال می نمود و این

معنی به مثابه عبارت طبیعت این بی بضاعت شد که با وجود آن که به حسب تقدیر ازلی پای در وادی غربت نهاده متوجه هندوستان بود و به واسطه نوایب روزگار و گردش لیل و نهار خاطر متألم و غمناک بود به جهت رفع کدورت در هر منزل که نزول می نمود یا در بلدی که چند روز توقف می کرد سطری چند از نهانخانه ضمیر بر صحیفه ظهور آورده الفاظی دلبنده در شیوه یادگار از احوال خیر مآل وزرای آصف صفات بر صحایف این اوراق می نگاشت و به اندک زمانی به فیض فضل نامتناهی الهی ریاض بساتین مجلس وزرای عدالت گستر و دبیران دانشور [۱۹۶ الف] از رشحات سحاب خامه فصاحت قرین سمت نمو پذیرفت، نظم:

سوادش نوربخش دیده حور

۱۰ بیاضش چون سواد دیده پر نور
 سراسر نثر او چون عقد گوهر
 به پاکی دلفریب و روح پرور
 جهان افروز چون روز جوانی
 نشاط افزا چو صبح زندگانی

۱۵ امید به کمال کرم جاوید آنکه این مخدر بدیع منظر با حسن صورتی در
 چهار جهت عالم جلوه نماید و از حسن قبول مبصران بازار سخنوری در عقد جواهر
 آبدار و سلک لالی شاهوار انتظام یابد، بیت:

آنکس که ز شهر آشنائیت

داند که متاع ما کجائیت

مجلس سیوم از مقاله اولی

در ذکر کلانقران با احتشام

بر شهسواران میدان ادراک روشن است که حق سبحانه و تعالی زمام قوام عالم را به کف قدرت سلاطین با داد و دین سپرده و انتظام احوال بنی آدم را به وجود ایشان منوط و مربوط گردانیده است. پس هر آینه بر خسروان جهان و فرمانفرمایان زمان لازم است که جمعی که انوار قابلیت از جبهه حالشان لامع و از حرکات و سکناتشان خیرخواهی کافه برآید که ودایع حضرت آفریدگار جلشانه [ب ۱۹۶] و عم نواله اند ظاهر بوده از حسن خلق که نوریست از انوار حکمت الهی و سرتی از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیده بصیرت منور کرده بهره تمام داشته باشند زمام اختیار ملک و مال بقبضه اقتدار چنان شخصی باز گذارند، چه نظام سلسله کون و فساد به کف کافی و رای صافی اینان منوط و مربوط است و به حمد الله تعالی که سلاطین حشمت آیین سکندر تمکین دودمان صفوی پیوسته رعایت آن می فرموده اند و از بندگان آستان خلافت مکان و دولتخواهان خیرخواه که به این صفات آراسته اند به خدمات لایقه ممتاز و معزز میگردانند، خصوصاً منصب جلیل القدر کلانتری که از مناصب علیه است .

بنابر آن از قدیم الایام سادات عالیشان و اشراف طوایف انسان بهمهم کلانتری خطه یزد علم اقتدار افراشته بر مسند تمکن قرار داشته اند، مثل امیر خلیل الله روغنی و معز شاه میرا خلف ارجمندش و سیادت و غفران پناه شاه عبدالقیوم که در سنوات سابقه به نوبت به شغل مذکور قیام نموده اند. چون خصوصیات احوال اینان کما هو حقه بر مسود اوراق ظاهر نبود و طوطی کلمک شیرین مقال در آن باب خاموشی اختیار نمود و بعد از آن غفران پناه میرزا حکیم پای بر مدارج عزت و

اعتبار نهاده مدت بیست سال [۱۹۷ الف] درغایت استقلال بآن منصب اشتغال داشت. بعد از آنکه زمانه رقم عزل بر صفحه عملش کشید کارپردازان قضا و قدر سراپرده ابهت و مسند حشمت به جهت تمکن عالی حضرت سیادت منقبت والا رتبت میرزا شاه ابوالبقا و اختر برج سیادت و بزرگواری و نیر سپهر ولایت و سرافرازی دوحه چمن مصطفوی میرمیران گسترانید، شمه‌ای از حال خجسته مال آن دو سعادت‌مند

۵ در ذیل مقاله اولی گزارش^۱ یافته درین مقام به تکرار اندیشیده کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان عرض حال مرحمت و غفران دستگاه الواصل الی رحمة الملك العلیم میرزا حکیم به جولان در می آورد.

بر خواطر واقفان احوال ارباب جاه و جلال پوشیده و پنهان نخواهد بود که آن جناب ولد ارشد حکمت پناه مولانا زین الدین طیب است و به واسطه

۱۰ انتساب خویشی با عالیحضرت مرحمت و غفران پناه حکیم محمد داود المخاطب به خطاب تقرب خانی همواره رایت مفاخرت می افراشت. بحدت طبع وجودت ذهن و مهارت در فنون فضایل و کمالات و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود و پیوسته همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات گماشته لمحهای از ذکر و اوراد فارغ نمی بود.

در اوایل [۱۹۷ ب] ایام جوانی منظور عین التفات خاقان گیتی ستان، مصرع: ۱۵

« بلند مرتبه عباس شاه دین پرور » گشته بمنصب احتساب خطه یزد سرافرازی یافت. و بنا بر آنکه بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز نمی داشت و انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش ظاهر و لامع بود حسب فرمان قضا جریان خسرو زمان بر مسند کلانتری آن مملکت متمکن گردیده در آن مهم شروع نمود، و به واسطه

۲۰ وفور فراست و کمال کیاست روز بروز مرتبه او در ترقی می بود و مهمات سلطانی را از روی وقوف و کاردانی به سرانجام مقرون می گردانید. با وجود اشتغال به امثال این اشغال و دخل در مهام ملک و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سردیوان تسبیح بر دست گرفته در اثناء قیل و قال بهوردی که داشت

مشغولی می نمود . و چند گاه در غایت اختیار و اقتدار به لوازم امر مزبور پرداخته
يك دینار و يك من بار از احدی توقع نکرده رایت نیکنامی برمی افراخت و مضمون
این مقال به خاطر میداشت ، شهر :

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت

که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

مع ذلك در وقتی که خاقان کیوان مکان فریدون شان ابوالمنصور سلطان
شاه صفی بهادرخان [۱۹۱ الف] بر سریر تخت فرمانروایی و اورنگ کشور گشایی
جلوس فرمود ، شهر :

به فر و شرف شاه فیروز بخت

بر آراست تاج و بر افراخت تخت

بر اورنگ گیتی ستانی نشست

به آیین صاحبقرانی نشست

تخت پایه رفعت بر دوش آسمانیان نهاد ، چتر سایه رحمت بر فرق زمینیان
افکند ، منبر تارك عزت بر فلک سود ، سکه چهره نشاط بر فروخت ؛ غمازان و
حاسدان راه سخن یافتند و آن کلانتر امانت آثار را به تغلب و تصرف متهم داشته
ترد نواب کامیاب اشرف اعلی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج
همایون تأثیر کرده از آن منصب معزول گشت بلکه او را مقید بپایه سر بر خلافت
مصیر برده مبلغی کلی بدیوان فرود آورد ، نظم :

چه حاصل نازش و نالش ز اقبالی و ادباری

که نا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالی جاه گشته کرة
ثانیه بهمان مهم منسوب گشت و اعتبار و اختیار بسیار یافته اقتدارش بیشتر از پیشتر
شد . او نیز در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای
آورد تا در سنه سدس و اربعین و الف به سبب شکوه و شکایت خلف الحکما میرزا

- مقیم ولد مرحوم حکیم عبدالله که پیوسته نسبت به وزرا و کلانتران و سایر ارباب مناصب [۱۹۸ب] رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر مینگاشت معزول گشت و درین نوبت آنچه داشت از زر و کتب نفیسه واجناس شریفه و ظروف چینی و املاک و رقبات و قری و مزارع به باد فنا و تاراج حادثات رفت. پس از آنکه از تقریر معاندان فراغت یافت رخصت حج یافته روانه گردید و چون به بصره رسید عنان از راه حجاز بر تافته به اراده سفر هند در کشتی نشست و عنان به دست باد سبک رفتار باز داد. هنوز ثلث بحر طی نکرده بود که کشتی عمر فرزند دلبندهش میرزا محمد رفیع که به مکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته، عدیل و نظیر نداشت، در گرداب فنا افتاد و روز دیگر عندلیب روح پر فتوح آن جناب از تنگنای قفس قالب خلاصی یافته به جانب گلشن قدسی در پرواز آمد، مصراع:

۱۰

«یافت از حادثه دهر نجات»

- و غفران پناه میرزا حکیم را خلف دیگر بود موسوم به میرزا فخرالدین که در تزکیه^۱ نفس نفیس و سیر رضیه و شیم مرضیه مثل و مانند نداشت. پس ازین واقعات روانه بلاد هند گشت و در اندک زمان مؤنت تمام بهم رسانید. از آنجا احرام طواف رکن و مقام بسته روانه گشت و بعد از گزاردن^۲ حج و زیارت روضه مطهره حضرت ۱۵ رسالت پناه صلوات الله و سلام علیه بهند مراجعت نمود و از آنجا به بنگاله رفته در آن ولایت عازم سفر آخرت گشت.

ذکر عمارات و آثار آن عالی مقدار درین دنیای ناپایدار

- در اوایل [۱۹۹الف] زمان اقتدار دراصل شهر به مقام «باغ بهشتی» طرح منزلی عالی اساس افکنده در اندک زمانی سقف رفیعش از ایوان کیوان در گذشت و تالاری ۲۰ چون هفت کشور وسیع و درو هفت آسمان نمایان مشتمل بر منظرها و غرفهها ترتیب داده نقاشان و مصوران مانی آسا سقف و جدار آن را به نقوش گوناگون تزیین نمودند.

شعر

این قصر که هست رشك فرمای بهشت

ایام به آب زندگانیش سرشت

و در پیش تالار باغچه واقع گشته در صفا و لطافت مانند فردوس برین، خاصیت

دم عیسوی در انفاس نسیمش مضمرو حیات آب خضر در صفای هوایش مخمر، و در میان

آن نهری مانند سلسبیل روان، بی تکلف این مکان از غایت نزاهت و صفا مانند

جنت الماوی است، شعر :

جنت و خلد چه خوانیش که در رتبه وزیب

خود قیاسی نکند کس نه بدان و نه بدین

خاک او عنبر و آبش بمثل آب حیات

باد او چون نفس روح امین مشک آگین

گر به فردوس بگویم که بهشتت بهشت

کندا قرار و بگوید که چنین است چنین

و دیگری عمارت «دارالفتح» و «قهوه خانه چهار سوق» است که مقیمان کهکشان

از بدو ایجاد آب و خاک تا اکنون بدین ارتفاع و زیبایی بنایی بنظر در

نیاورده اند .

و دیگری «باغ عشرت آباد» و یکی دیگر «باغ سعد آباد» اهرستان است که از

توصیف و تعریف مستغنی اند. و اکنون باغ عشرت آباد داخل خالصجات سرکار

خاصه شریفه [۱۹۹ب] و سعد آباد به عنوان ملکیت درید تصرف و کیل ورثه عالی حضرت

میر جمله شهرستانی قرار دارد . و همچنین «باغ خان» مشهورا در قریه تفت ، و مزرعه

فیض آباد حوالی علیا باد که اکنون در تحت مملکات سرکار خاصه شریفه است، و

مزرعه اهروک ، و مزرعه میرزا محسن حوالی سریزد ، و مزرعه دولت آباد زارچ ،

و مزرعه سرو حوالی شور آب، و غیاث آباد توابع پیداخوید ، و طاحونه تفت به جنب

باغ خان ، و طاحونه عشرت آباد که از جمله مستحدثات اوست، و مزرعه «قریه شیر